

هر خوش همیشه دهد نوریاب
 هر مرد چه زن همه کز سر مست
 ز طب منش کرد باید دوا
 جوانیکه آرنج از درم م
 در چهار بزنده زره سفید
 به بزندان هر سه بجا کند
 سه روز رس خورد کز زنی عقید
 سیه دانه پایدت نه درم
 ز شخاش هم از درم پنج گبر
 زنی که خورد آن بلبین البقر
 ولی هفت روزی خورد آن
 جو خنک است می زن ستمند
 خرد هفت یام از بصر کور



که نظر بود همچنان آفتاب
 مجسم ز او طفل فرزند است
 دوازمن است عطا از خدا
 دو نیم است و ما جو بل وزن
 است ایندیک یک ز بهر امید
 با رحمت خود دعا او کند
 یقین حاصل روز فرزند فیض
 در یک درم جوز بوبه است ضم
 بود سه درم داروی من بی نظر
 از آن آب محال شود بزرگ
 در سه گشت از رحمت خود جدا
 کشت سستی با شیره کوه سفند
 ز لطف خدا کرد او بار دار

خورد

خورد و درم زوجه سر کین باز
 امید است کور با ناز امید
 سیه دانه بزنی درون درم
 روزن بزرگ شود از زمان
 اگر حکیم بقصد نفع و فن
 به نظر آورم از غنیمت سخنی
 بزوانان میست و بعد شیط
 برو تا حکم از فحش نویسی
 خورد زن رو دبا ز نزدیک کوشا
 نوبت تا حفظ از دست کشا
 بر آن زنگه با خورشید دارد همان
 زمان را چه سه است زیادت سوز
 فرا هم پیاوند بجهت بر جماع

کشت لبت اندر شد به شکر کور
 بلطف خدا باید شکر عمید
 بنویسی سحر و دوا و لیس
 خدا بر سر دهد کل در بطن مان
 ز قوی دارم خسته بر زمین
 کزان فیض باید برستی مردان
 زشت باید سحر با بویه و چینی
 میندیش تو از سپهر فرشته
 خدایش در محل امین بگویم
 قصه السورة الطارق ای مرقا
 سود حاصل زن زان شیر آن
 به به کاری خوی عادت شود
 نشیند یک بر در کس سجایا

درد

درد

درد